**نام ایران در متون ادبی، تاریخی و جغرافیایی از ورود اسلام تا ایلخانان مغول**

**دکتر لیدا مودت**

**استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز**

**چکیده:**

يکي از بزرگترين ويژگي­هاي تاريخ ايران، واقعيت مستمر و پايدار ملت و دولت ايران در طـول تاريخ پر فراز و نشيب اين مرز و بوم‌ بوده‌ است. در زمان ساسانيان ايده ايران به عنوان يک واحد مجزا و ممتاز از ساير حکومت های روزگـار و با مضمون سياسي‌، جغرافيايي‌، فرهنگـي‌ و مذهبي پي ريزي شد. بعد از سقوط امپراطوری ساسانی، علاوه بر این که استقلال و هویت سیاسی ایرانشهر از میان رفت، واژه ایرانشهر و ایران به تدریج کاربرد خود را از دست داد و ایرانشهر جزیی از واحد سیاسی و جغرافیایی بزرگتری به نام دارالاسلام شد. هدف از این پژوهش بررسی نام ایران در متون ادبی، تاریخی و جغرافیایی از ورود اسلام تا ایلخانان مغول است. یافته های تحقیق در این پژوهش حاکی از این است، که نام ایران برای نخستین بار در منابع ادبی و دیوان اشعار به صورت واژه ای جدی پس از اسلام مطرح گردید و در برخی از منابع جغرافیایی همچون الاعلاق النفیسه ابن رسته و التنبیه و الاشراف مسعودی نیز به صورت یکی از اقالیم مورد توجه بوده است؛ اما در منابع تاریخی پیش از حمله مغول، نام ایران به صورت واقعیتی معاصر مطرح نبوده و هر گاه از ایران پیش از اسلام سخن رانده می شود، از این واژه استفاده می شود. نکته قابل توجه این است، که بعد از استقرار مغولان، نام ایران در منابع تاریخی به صورت واقعیتی معاصر مورد توجه مورخان این دوره قرار گرفته است.

کلیدواژه: ایران، منابع ادبی، منابع تاریخی، منابع جغرافیایی.

**تکوین نام ایران در تاریخ ایران باستان**

نام ایران منسوب به‌ آریاییان مهاجر اسـت کـه در حدود هزاره اول پیش از میلاد وارد ایران زمین شدند‌. ایران‌ ترکیبی‌ از «ار» و پسوند «ان»است که علامت نـسبت اسـت و «ایـران» یعنی منسوب‌ به‌ قوم «ار». (فره‌وشی،1382 :11) ایران از‌ جمله‌ در اوستا و بـندهش آن‌ را‌«خونیروس» نامیده‌اند. «ایرانویچ» اطلاق دیگری است به سرزمین ایران که از دو بخش «ایـران‌» و «ویـچ‌» تشکیل می‌شود، به معنی تخمه و نژاد‌ ایـران‌ مـنسوب بـه‌ مکانی‌ است‌ که محل زندگی ایرانیان‌ بـوده اسـت. (فره‌وشی،1382 :7؛ نیولی،1387: 83-78) از این مفهوم در اوستا استفاده شده و در زبان پهلوی کاربرد‌ داشته‌ است. در دوران حـکومت مـادها‌ و هخامنشیان‌، ایرانیان‌ بنا به‌ خاستگاه‌ نـژادی، خـود را‌ آریایی‌ مـی‌نامیدند و «آریـانا یـا ایرانا» نامی بود که بر سـرزمین ایـران اطلاق می‌شد (مجتهدزاده،1387 :175). در‌ کتبیه‌های‌ باقی‌ مانده از دوره هخامنشیان، شاهان مختلف خود‌ را‌ پارسی‌ و آریـایی‌ خـطاب‌ کرده‌اند‌. از جمله در کتیبه‌ی داریوش که بـرای ساخت کاخ شوش در سـال 520 پ.م نـگاشته شده چنین آمده است: «مـنم داریـوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌هایی که‌ مردمان بسیار دارد، شاه این زمین بـزرگ، دور و فـراخ، پسر ویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پارسـی‌نژاد، آریـایی و آریـایی‌نژاد» (بروسیوس،1388 :123)

مفهوم ایران به صورت پایداری در ادوار گذشته ایران وجود داشته است. این مفهوم همچون نخ تسبیح، گفتمان های مختلف هویتی را در دوره های مختلف منسجم نگه داشته است. مفهوم ایران برای ساکنان آن نه نشانگر مکان و نه نماد واحد سیاسی- اجتماعی، بلکه به تعبیر رنه گروسه مشعل تابناکی است که در طول تاریخ سه هزار ساله خاموش نگردیده است. (کُربَن، 1381: 27)

مطالعه و بررسيِ متون تاريخي و تعمق در فرهنگ سياسي ايراني نشان مي دهد، كه هويت ايراني كه بر پايه ي نهاد شاهي، بنياد و موجوديتي سياسي يافته بود، داراي پيشينه اي دورتر از تشكيل دودمان شاهي است. در متون و روايات اساطيري، مدنيت جامعه ي ايراني با شكل گيري نهاد شاهي آغاز شد. (بیرونی، 1321: 25)

نیولی در کتاب خود می نویسد، مفهوم ایران بر مبنای برنامه ای سیاسی بود که توان ایدئولوژیکی آن در عاملی مذهبی ریشه داشت و اندیشه و آرمان ایران در واقع به عنوان اندیشه ای سیاسی و مذهبی در سده سوم میلادی شکل گرفته بود و تحت حکومت ساسانیان توسعه یافت. از این رو در تمام مدت حاکمیت آن پا بر جا ماند، تا این که به بخش اصلی میراث سنتی تبدیل گردید که تا سده ها دوام آورد و در اذهان محققان و شعرا تجلی یافت. (نیولی، 1387: 264؛ فراي، 1373: 433)

این اندیشه جز در داخل حلقه ها و محدوده های ناچیز اجتماعات زرتشتی، مفهوم مذهبی خود را از دست داد؛ اما آنچه در این میان گم نشد و از دست نرفت، نوعی اتحاد در خطوط کلی فرهنگی و به ویژه زبانی بود که امپراطوری ساسانی آن را تقویت و استحکام بخشیده بود. (نیولی، 1387: 229-230، 264)

مفهوم ایران برای ایرانیان فراتر از واحدی سیاسی – اجتماعی بار فرهنگی دارد. ایران به عنوان فکر و مفهوم سیاسی در سراسر فلات ایران که از شرق به کوه های هندوکش و رودخانه جیحون (آمودریا)، از غرب به بین النهرین، از شمال به کوه های قفقاز و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس محدود می شود، پراکنده است. ایران به عنوان مفهوم سیاسی، تاریخی طولانی را پشت سر گذاشته و در سه هزار سال گذشته مرزهای متعددی داشته است. این مفهوم قبل از ورود اسلام یک واحد سیاسی – فرهنگی دو هزار ساله را در کارنامه خویش به ثبت رسانده و پس از ورود اسلام، کماکان استقلال فرهنگی خود را حفظ نموده است. (اسلامی ندوشن، 1370: 18) در زمان ساسانیان نام ایران به تدریج ارزش و اعتبار سیاسی مشخصی می یابد و اختلاط و امتزاج و استفاده از نام ایران در نام های شاهان ایرانی، شهرهای ایرانی و حتی اشخاص و نیز پیوند و ارتباط که ساسانیان میان خود و سنت حماسی و مذهبی که مهد آن در سیستان بود و با دین زرتشتی ارتباطی عمیق داشته است. (نیولی، 1387: 179)

يکي از بزرگترين ويژگي­هاي تاريخ ايران، واقعيت مستمر و پايدار ملت و دولت ايران در طـول تاريخ پر فراز و نشيب اين مرز و بوم‌ بوده‌ است. در زمان ساسانيان ايده ايران به عنوان يک واحد مجزا و ممتاز از ساير حکومت های روزگـار و با مضمون سياسي‌، جغرافيايي‌، فرهنگـي‌ و مذهبي پي ريزي شد. در عصر ساسانیان ایر به معنی به­دین (زردتشتی) و سپس معنی آزاده و شریف یافت. و همین مفهوم در کتاب پهلوی یادگار زریران- کهن ترین اثر حماسی موجود در ایران – است. در زمانی که ایر به معنی خودی و هموطن بود و انیر (an-er) معنی خارجی و بیگانه داشت و هنگامی که ایر مفهوم آزاده و شریف پیدا کرد، مفهوم مخالف آن انیر به معنی پست، شریر و غیر معتمد درآمد، در حالی که هنوز انیرستان به معنی «سرزمین بیگانگان» بود. تعبیر تازه ایر، معادل آزاده، احتمالا در اوایل دوران ساسانی معمول گردید و به دوران اسلامی هم سرایت کرد. و این معنی در شاهنامه هویدا است.

سیاووش نیم وز پریزادگان از ایرانم، از شهر آزادگان

چو اندیشی از آن سپاه بزرگ که توران چو میش اند و ایران چو گرگ

در شاهنامه، ایران علاوه بر مفهوم آزادگان به معنی ایرانشهر، کشور ایرها، بسیار به کار رفته است. به ویژه هنگامی که در برابر توران (کشور تورها)، ایران (کشور ایرها) قرار می گیرد.

به لحاظ سياسي نيز با توجه به موقعيت ويژه و استراتژيك ايران در جغرافياي جهان و كشمكش هاي هميشگي نمي توان قلمرو مشخص و ثابتي را براي ايران تعيين نمود. در دوره هاي مختلف تاريخي، حوزه ي نفوذ حكومت هاي ايراني به سبب ناپايداري مرزها دستخوش تغيير بوده است. اگرچه بسياري، حوزه ي اصلي تكاپوهاي تاريخي جامعه ي ايراني را قلمرو طبيعي فلات ايران مي شناسند (شعبانی، 1374: 8-9)؛ اما با كمي تسامح بر پايه ي ميانگين معيارهاي فرهنگي، مدني، سياسي و اجتماعي و طبيعي مي توان فلات ايران و برخي نواحي پست كناره هاي شمالي و غربي آن به عنوان قلمرو تاريخيِ ايرانشهر قلمداد كرد.

در مجموع می توان گفت، تاریخ ایران در عصر ساسانی (226-652م) نیز یک دوره طلایی را در تمام ابعاد سیاسی، نظامی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی تجربه کرده است. به همین علت بخش اعظمی از مصداق های هویت ملی نهفته در تاریخ این دوره است. ایران در این دوره به مدت قریب به 400سال حکومت ثابتی تجربه کرد که در قیاس با دیگر حکومت های ایرانی قابل توجه است. کاربرد واژه ایرانشهر به عنوان یک مفهوم سیاسی برای نامیدن سرزمین های عصر ساسانی در این دوران صورت می گیرد که یکی از اصلی ترین مولفه های هویت ایرانی در طول تاریخ تا به امروز بوده است. رسمیت یافتن دین زرتشت که به جامعه ایرانی دوره ساسانی وحدت و انسجام ملی می بخشید، یکی از مولفه های بسیار مهم هویت ملی عصر ساسانی است. هم چنین ایجاد ستون های مرزی میان ایران و توران در این دوران که به نوعی کارکردهای مرز دوران مدرن را دارا بود، یکی از مولفه های هویت ملی و از عصر ساسانی است. (شعبانی، 1389)

در دوره ساسانی برای حکومت فراگیری که تشکیل شده بود و سرزمین واحدی را شامل می شد، نام ایران انتخاب گردید که هم خاستگاه اوستایی و زرتشتی داشت و هم از جغرافیایی با سنت های اشکالی متفاوت بود. پس می توان گفت که شکل گیری مفهوم ایران براساس یک برنامه سیاسی بود که قدرت ایدئولوژی آن از مذهب زرتشتی ریشه می گرفت و در عین حال این مفهوم پایدار یک ارزش نژادی نیرومند نیز بود که آن هم ریشه در سنت زرتشتی داشت. به طور قطع به دوره ساسانیان و قرن سوم میلادی تعلق دارد و اصطلاح پهلوی ایران به صورت آگاهانه به وسیله ساسانیان روی نوع اوستایی آن الگوسازی شد.

در دوران ساسانی نه تنها در عناوین و القاب سلطنتی بلکه حتی در اسامی اشخاص نیز نام ایران کاربرد وسیعی داشت. مانند ایراندخت، ایران سپاهبذ. (کریستن سن، 1377: 151، 164) در دوره ساسانی عنوان ایران ارزش قومی واژه آریا را حفظ کرد. روند ایرانی گری در زمان ساسانیان از شرق به غرب پررنگ تر می نماید. مثلا ائیرینه وئجه airyene vaejah اوستا را که با گذشت زمان کم کم بر ری اطلاق می شد، از آن جا به آذربایجان منتقل کردند. همچنین آتشکده های آذرفرنبغ و آذرگشنسب را به ترتیب از کابلستان به پارس و از سیستان به آذربایجان منتقل کردند. (نیولی، 1387: 129)

**استمرار مفهوم ایران و ایرانیت در عصر اسلامی**

بعد از سقوط امپراطوری ساسانی، علاوه بر این که استقلال و هویت سیاسی ایرانشهر از میان رفت، واژه ایرانشهر و ایران به تدریج کاربرد خود را از دست داد و ایرانشهر جزیی از واحد سیاسی و جغرافیایی بزرگتری به نام دارالاسلام شد. (لمبتون، 1372: 53) بدین ترتیب به مدت شش‌ قرن‌ ایران یا بخشی از یـک قـلمرو بـزرگ تر بود، یا بین چند حکومت‌ تقسیم‌ و به جای نام ایران، نام‌ ایالات‌ آن‌ در مـنابع ذکر‌ می‌شد که مهمترین آنها‌ خراسان‌ و عراق عجم بودند.

کشور ایران تا چند قرن از وحدت سیاسی محروم می ماند؛ اما در این دوران فترت چند مساله مهم وجود داشت. اول قومیت ایرانی که به منزله ایرانی در برابر عرب و ترک شناسایی می شد. دوم شکوفایی زبان فارسی دری است که حامل و نگاهبان فرهنگ و هویت ایرانی به شمار می رود. در این میان پیدایش و گسترش ادبیات مکتوب فارسی در قرون سوم تا پنجم هجری قمری (نهم تا یازدهم میلادی) به بازسازی هویت فرهنگی ایرانی در سده های میانی اسلامی کمک شایانی نمود. فارسی دری از خراسان و ماوراءالنهر به مناطق مرکزی، جنوبی و غربی گسترش یافت و سرانجام به زبان رسمی و سراسری و علمی بیشتر سلسله های اسلامی تبدیل شد. (Lazard, Gilbert, 1975, pp. 595-632)

در این راستا تاریخ سنتی ایران که داستان های شاهنامه از آن برآمده است، در اواخر عهد ساسانی برای نخستین بار از تاریخ شفاهی به تاریخ کتبی تحول یافت و در مجموعه ای به نام خدای نامه یا شاهنامه گردآوری شد. از طریق خدای نامه های عهد ساسانی فرهنگ ایرانی به دوره اسلامی راه یافت. همان طور که بیان گردید، واژه ایران و ایرانشهر یا قلمرو پادشاهی ایران همراه با القاب مقامات اداری و نظامی که شایع شده بود، به دوران اسلامی منتقل گردیده بود.

جامعه ایران در امت اسلامی که خلافت مهم ترین رکن پیوستگی و پایداری سیاسی آن بود، درآمیخت. اگرچه از این پس مهم ترین رگه های تداوم هویت ایرانی بر پایه مبانی فرهنگی و زبانی استوار بود. بروز چالش های اعتقادی و قومی در قلمرو اسلامی فرصتی برای تکاپوی ایرانیان در جهت بازسازی هویت و موجودیت ملی و وحدت سیاسی فراهم نمود. جریان ایرانی، تکاپوهای سیاسی موثری را در جهت تحقق این هدف از درون سازمان دیوانی حکومت های اسلامی آغاز کرد. تشکیل حکومت های نیمه مستقل ایرانی فرایند سیاسی پایداری را پدید آورد، که در پی آن جریان ایرانی بازپردازی مفهوم ایران را در دوره فرمانروایان بیگانه- با فرهنگ و ملیت ایرانی- در چارچوب تبیین نظریه سلطنت بر پایه اندیشه شاهی ایران باستان پی گیری می کرد. بی تردید این رویکرد چالشی جدی با بنیادهای نظری و علمی خلافت داشت.

با آغاز نهاد خلافت، اگرچه هویت ایرانی بر پایه مبانيِ فرهنگي و زباني در دوران اسلامي تداوم داشت؛ اما با از ميان رفتن استقلال سياسي و قدرت نظامي ايرانشهر، ايرانيان از تكاپو براي حفظ هويت ملي و وحدت سياسي خود بازننشستند. عناصر ايراني از طريق حضور در سازمان اداري و ديوان سالاريِ نوپاي اسلامي به احياي نهادهاي كهن در نظام سياسي نوين پرداختند و با وجود فراز و فرودهاي بسياري كه پشت سرنهادند، خاندان هاي كهن ايراني زمينه هاي بروز افكار و انديشه هاي ايراني را در عرصه هاي مختلف حيات دورانِ اسلامي فراهم ساختند.

با اين وجود مهم ترين كوشش در جهت استقلال سياسيِ ايرانشهر از طريق تجزيه ي قلمرو سياسي خلافت پيگيري شد. اگرچه وحدت فكري یکپارچگی سياسيِ امت اسلامي، پيش تر با پيدايش فرقه ها و نحله هاي مذهبي و سياسي و شكل گيري برخي حكومت هاي مستقل در قلمرو اسلامي از ميان رفته بود؛ اما اين فرايند در تاريخ ايران با شكل گيري امارت طاهريان در اوایل سده ي سوم هجري در خراسان آغاز شد. اين اقدام شروع فرايندي سياسي بود كه اضمحلال تدريجي نفوذ عباسيان در ايران و بازخيزي فرهنگي ملي و احياي سياسي ايران را در پي داشت.

سيدجواد طباطبايي درباره ي اين ويژگي فرمانروايي طاهريان مي نويسد: از ويژگی هاي فرمانروايي آنان در ارتباط با دستگاه خلافت آن بود كه به رغم خواست خلفا، نخستين حكومت موروثي را در بازگشت به انديشه ي شاهي در ايران باستان و در مخالفت با اصول حكومتي اسلام ايجاد كردند. (طباطبایی، 1375: 92)

اين جريان به وسيله ي حكومت هاي ايرانيِ صفاريان و سامانيان تداوم يافت. پس از علويان شيعي كه در كرانه هاي جنوبي درياي مازندران شكل گرفت و برخلاف امراي شرقي ايران به سبب شكاف اعتقادي، جريان آشتي ناپذير و بنيان برافكني را در برابر خلافت پديدار ساخت، حكومت هاي ايرانيِ زياريان و آل بويه شكل گرفت كه رويكرد پررنگ تري به انديشه ي ايراني و احياي شاهي و سلطنت ايراني نشان دادند. بنابراين، فرايند تجزيه ي قلمرو خلافت در ايرانشهر با رويكرد به انديشه ي پادشاهي ايران باستان و در چالش با نظریه خلافت تداوم يافت.

به نظر مي رسد، در اين فرايند مهمترين عامل بازسازي مجدد ايرانشهر و هويت و موجوديت سياسي آن در پرتو شكل گيري حكومتي مبتني بر نظريه ايراني، ممكن تصور مي شد. پس از فرمانروايي نه چندان پايدار خاندان هاي ايراني و علويان شيعه در ايران، حكومت هاي ترك نژاد غزنوي، سلجوقي و خوارزمشاهي فرمانروايي بر بخش مهمي از ايرانشهر را بر عهده گرفتند. سلجوقيان تقريباً براي نخستين بار موفق به یکپارچه سازيِ ايرانشهر گرديدند. به سبب نياز به عناصر ديوان سالاري در اين حكومت ها نيز رويكرد به فرهنگ و انديشه ايراني به خوبي به چشم مي خورد.

رويكرد به انديشه ي ايرانشهري و نظريه ي سلطنت در دوره ي سلجوقي و خوارزمشاهي در چالش با نظريه ي خلافت و سنتهاي قبيله اي كوششي مؤثر از سوي عناصر ايراني براي تحكيم یکپارچگيِ ايرانشهر و بازسازي نهاد شاهي متناسب با ساختار سياسي آن را نشان مي دهد. هرچند به جاي خسروان ساساني در اين دوره رؤساي قبيله اي ترک نژاد تكيه زده بودند.

**استعمال و استفاده نام ایران در منابع ادبی و تاریخی پیش از حمله مغول**

اکنون باید در خصوص استفاده و کاربرد نام ایران در منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی سخن گفت. با فروپاشی شاهنشاهی ایران در زمان ساسانی، گرچه واژه ایران و ایرانشهر از اسناد حکومتی فرمانروایان جدید حذف شد؛ اما همچنان مفهوم آن در آگاهی ایرانیان زنده بود. این تداوم هویت ایرانی و وحدت تصویر ایران در آگاهی ایرانیان، پس از فروپاشی دولت ایرانی نشان از آن دارد که هویت ایرانی پدیده ای نبوده که تابع زور سرنیزه یا وحدت سیاسی صرف باشد، بلکه امری ایماژینر ریشه دار فرهنگی – تاریخی بوده که معانی، نمادها و خاطرات مرتبط با این هویت حتی بدون نهاد سیاسی مختص به خود تداوم یافته است. وحدت سیاسی سرزمین ایران را هم باید پیامد تعین نهادی آگاهی تصویری ایرانیان از وحدتشان دانست.

برای اولین بار در منابع تاریخی بعد از اسلام از ایرانی بودن به عنوان یک مفهوم فرهنگی مشخص به طور آشکار در محاکمه افشین جلوه گر شده است. (تاریخ طبری، بی تا، ج9: 112) اما آغاز شکوفایی کاربرد ایران در نثر و شعر به دوره مابین پیدایش شعر فارسی در قرن سوم و تدوین شاهنامه فردوسی در آخر قرن چهارم هجری باز می گردد. ویژگی منحصر به فرد این دوران، پیدایش انبوهی از ادبیات حماسی و عشقی مربوط به ایران پیش از اسلام است که در آن تعبیری که پیش از اسلام از ایران و واژه های مربوط به آن رواج داشت به کار گرفته می شده است. (صفا، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر، ص160-342) اشارات مکرر به ایران و ایران زمین در شاهنامه مسعودی مروزی (299ق)، شاهنامه ابومنصوری (349ق) گشتاسب نامه دقیقی (365ق) آمده است. (رضازاده ملک، 1383: 166-121) با این همه در شاهنامه فردوسی (م410ق) است که جهان بینی ایرانی به فصیح ترین شیوه بیان شده است. نام ایران و واژه های مربوط به آن 720بار و نام ایرانیان 350 بار به کار رفته است.

فردوسی نه در اسطوره ها و نه حتی در تاریخ بلکه در مدح پادشاه زمان سلطان محمود غزنوی گوید:

به ایران و توران ورا بنده اند/ به رای و بفرمان او زنده اند

شهنشاه ایران و زابل ستان/ ز قنّوج تا مرز کابل ستان

در واقع می توان گفت، نام فردوسی و نام ایران دو واژه جدایی ناپذیر از یکدیگر هستند.

در مجموع می توان گفت، تعبیر واژه ایران در دوران پس از اسلام به زمانی مربوط می شود، که پیشتازان شعر فارسی به کاربرد این واژه در اشعار خود پرداختند. چنین اشاره هایی به شاهان و سرزمین ایران معاصر شاعر در چند دیوان شعر فارسی به چشم می خورد. رودکی یکی از فرماندهان صفاری را مفخر ایران[[1]](#footnote-1) می خواند که گویای تداوم هویت ایرانی از ساسانیان تا دوره سامانیان است. این گواهی است بر این که نام ایران در زمان او که شاعری رسمی و حکومت شناس و دربارنشین بوده است، توهمی زیباشناختی و ادبی نبوده، بلکه نام سرزمینی در جای ایران ساسانی بوده است.

ابوشکور بلخی نیز به دانای ایران اشاره می کند.[[2]](#footnote-2) شاعران بزرگی چون فرخی[[3]](#footnote-3)، عنصری، منوچهری و مسعود سعد سلمان [[4]](#footnote-4) نیز از ایران و ایران زمین با عنوان واقعیتی معاصر یاد می کنند و سلطان محمود و فرزندانش را خسرو ایران و شاه ایران می خوانند و از ایران زمین و ایرانشهر سخن می گویند. (فرخی سیستانی، 1335: 116؛ عنصری، 1323: 101)

اما در خصوص منابع تاریخی باید گفت که در نوشته های تاریخی پس از اسلام، مفهوم ایران به دوران پیش از اسلام اطلاق می شده و برای دوران اسلامی از این واژه بهره گرفته نمی شد. در منابعی چون عیون الاخبار ابن قتیبه(م276ق)، اخبار الطوال دینوری (م282ق)، سنی الملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی(م351ق) ، تجارب الامم و تهذیب الاخبار ابن مسکویه(م421ق)، غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی(م429ق)، کتب البدء و التاریخ، مروج الذهب، التنبیه و الاشراف از مسعودی(283-346ق)، تاریخ یعقوبی(م377ق)، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی (م351ق) زین الاخبار گردیزی (م442ق) در مطالبی که مربوط به پیش از اسلام است از واژه ایران استفاده نموده، اما به وقایع مربوط به ایران در دوره اسلامی از این واژه بهره نمی گیرند. به عبارت بهتر باید گفت هر گاه از واژه ایران استفاده می شد، واقعیت معاصر نویسنده مد نظر نبوده و منظور ایران پیش از اسلام است.

**استمرار نام ایران در منابع جغرافیایی پیش از حمله مغول**

لازم به ذکر است علاوه بر بررسی کتب تاریخی و دیوان اشعار باید به بررسی کتب جغرافیایی در زمینه توجه به مفهوم ایرانشهر پرداخت. در کتاب مسالک و ممالک ابن خردادبه (قرن سوم هجری) تقسیم اقطار زمین و ذکر شهرها و تعیین مسافات آن ها براساس چهار جهت اصلی و بر پایه همان تقسیمات ایران و قلمرو چهار اسپهبدنشین است با همان تعبیرها و نام های فارسی آن ها است. (ابن خردادبه،1371: 23) اما در کتاب الاعلاق النفیسه ابن رسته (قرن سوم هجری) ضمن آن که چهار جهت اصلی را آورده اما نه برای تقسیمات کلی، مطالب کتاب خود چنان که در کتابهای ابن خردادبه و قدامه آمده، بلکه زیر عنوان صفه ایرانشهر و السواد می باشد. (ابن رسته، 1892: 96-98) این نکته بسیار مهمی است. بدین ترتیب همان گونه که واضح است نام ایران به عنوان مفهومی معاصر پس از اسلام در منابع تاریخی به طور جدی بدان بی توجهی شده است اما در این منبع به عنوان مفهومی معاصر از آن استفاده می کند.

مقدسی جغرافی دان قرن چهارم هجری یک جلد از کتاب دو جلدی احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم خود را به اقالیم الهجم اختصاص داده و منظور او از عجم همچنان که در دوره اسلامی رایج بود، ایرانیان است. مقدسی نیز تصریح دارد که صفت جامع و فراگیر همه این اقالیم عجم، زبان فارسی است و بدین اعتبار می توان آن را جهان ایرانی یا جهان فارسی زبان نامید. سرزمین هایی که مقدسی در زیر عنوان اقالیم عجم بر می شمرد، یعی خاوران، دیلم، رحاب ، کوهستان (جبال) خوزستان، فارس، کرمان و سند، همان سرزمین های اصلی ایرانشهر بوده اند. (مقدسی، 1385)

مسعودی، تاریخ نگار و جغرافی دان قرن پنجم هجری در شرحی از جغرافیای جهان که آشکارا پیرو بخش بندی تصویری ایرانیان باستان است، از هفت ملت بزرگ – یا به تعبیر او به زبان عرب: امه بزرگ – جهان نام می برد که نخستین آن ها ایرانیان یا به تعبیر او الفُرس است (واژه ی فارس یا فُرس در آن دوره مفهومی فراتر از یک تیره یا بخشی از ایران را در خود داشت و به کل ایرانیان اطلاق می شد) مسعودی زیستگاه ایرانیان را سرزمین های برمی شمرد که همان ایرانشهر فروپاشیده ی چند سده پیش است که به گفته ی او، حتی مردم آن به زبان واحدی سخن می گویند. به گزارش مسعودی، سرزمین ایرانیان : دیار جبل بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمنیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمام که در وقت حاضر به این ولایت ها پیوسته است. همه ی این ولایت ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می نویسند یکی باشد و ترکیب کلمات یکی باشد زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان های پارسی (مسعودی، 1389: 73)

در بسیاری از متون جغرافیایی معتبر دوره اسلامی، این تصور ایرانی که جهان را هفت کشور (در متون اسلامی اقلیم) می دانست، تکرار شده است و در پی تاویل های تاریخی این تصور، هر یک از هفت کشور اسطوره ای هویتی تاریخی یافته است. در این تصویر، چهارمین کشور که در میانه شش دیگر قرار می گرفت، ایران/ ایرانشهر است. ابوریحان (قرن پنجم هجری) در کتاب التفهیم نموداری از این هفت کشور ترسیم کرده است که ترتیب عبارت بودند از : هندوان، عرب و حبشان، مصر و شام، ایرانشهر، صقلاب و روم، ترک و یاجوج و چین و ماچین. چهارم کشور ایرانشهر در کانون شش دیگر بود. (بیرونی، 1351: 196)



هفت کشور در التفهیم

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری نیز که از متون درخشان فارسی در دوره اسلامی است، در عباراتی که آشکارا تکرار اندیشه باستانی ایرانیان است، تصویری اسطوره ای از کشورهای هفت گانه جهان آمده که در دل آن ایرانشهر نقش بسته است.

این تصویر از وجود کشوری که میهن ایرانیان است، به طرز شگفت انگیزی ریشه دار و نیرومند است، چنان که از روزگار یشت های کهن اوستا تا روزگار خسروان ساسانی و سپس تا سده ها پس از فروپاشی ساسانیان، حتی زمانی که ایرانیان دولتی از خود نداشتند و در سیطره بیگانگان بودند، در آگاهی ایرانیان زنده و پویان بوده است. این آگاهی که ایران موجودیتی متمایز است، با مردمی متمایز و دارای فرهنگ و زبانی یگانه، ولو با دولتی مستعجل، باوری روشن در سده های اسلامی بود. گذشته از آن، این تصویر که این ایران کنون نابرخوردار از دولت، دل جهان است، چنان نیرومند بود که مسعودی نیز آن را در آثار خود بازگو کردند. مسعودی می گوید اقلیم چهارم از دیگر اقلیم ها ممتاز است و محل آن شریف و معتبر است. (مسعودی، 1389: 35)

**استعمال نام ایران در منابع تاریخی و جغرافیایی در دوره ایلخانی**

در دوره حکومت ایلخانی، بار دیگر نام ایران بـه عـنوان یـک جغرافیای سیاسی متحد‌ در‌ منابع پدیدار شد. استفاده مورخان و جغرافی دانان در دوره ایلخانان از واژه های ایران و ایران زمین موضوعی جدید و نو بوده اس؛ زیرا آن ها به هنگام سخن از حوادث دوران خلافت اسلامی، این نام ها را به کار نمی برند؛ اما چون به حوادث دوره خود می رسند، از این واژه ها استفاده می کنند. بی گمان بخشی از این موضوع بدین سبب بود که آن ها قصد نداشتند، تاریخ ادوار نخستین اسلامی را از نو تالیف و ترکیب کنند، بلکه تاریخ این زمان را از ماخذ کهن بی هیچ تغییری رونویسی می کردند؛ اما موضوع از این حد نیز فراتر می رود. در واقع آن ها از شرایط و اوضاعی که در این عهد از ایران وحدتی ممتاز با هویتی تازه می ساخت، به خوبی آگاهی داشتند. این موضوع به آشکارترین گونه در تاریخ سیستان تجلی یافته است. تاریخ سیستان کتابی است فراهم آمده از تاریخ پیش از اسلام تا دوره ایلخانی. در تاریخ سیستان بالطبع واژه ایران جز در آن چه به تاریخ دوره پیش از اسلام مربوط است و نیز دوره ایلخانی اثری دیده نمی شود.

نام شهر ایران در بخش کهن تاریخ سیستان یافت می شود. (تاریخ سیستان، 1366: 6) استفاده از نام ایران به عنوان عنصری سیاسی در منابع پس از حمله مغول به وفور یافت می شود. ایران زمین ترکیب جدیدی به فارسی نوست از تعبیر کهن ترِ ایران شهر و این تعبیری است که به کرات در عهدایلخانی مورد استفاده قرار گرفته است. از کلمه شهر به معنای نخستین آن یعنی کشور یا مُلک نه تنها استفاده نمی شد، بلکه جای آن کلمه زمین را نشانده بودند. جغرافی دان مشهور یاقوت حموی (626ق) در مقابل کلمه شهر کلمه های بلد و بلاد را برابر نهاده است. (یاقوت، 1866م، ج1: 417)

این چنین بود که دو واژه ایران و ایران زمین نامگذاری رسمی دولت ایلخانان بر ایران شد. این دو واژه در کتاب جامع التواریخ اثر وزیر ایلخانان، رشیدالدین فضل الله (647-718ق) تاریخ رسمی امپراطوری مغول- پیوسته استفاده شده است. جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله نیز برای نشان دادن ظهور ناگهانی واژه ایران در روزگار ایلخانی نمونه خوب دیگری است. در جامع التواریخ در فصول ویژه دولت های کوچک ایرانی تحت حمایت خلافت، مانند سامانیان و غزنویان و آل بویه و امارت های خرد دیگر، واژه های ایران یا ایران زمین دیده نمی شود، بلکه رشیدالدین دولت های مذکور را ممالک اسلام نامیده و به جای توران از ترکیب بلاد ترک استفاده کرده است. او همچنین ایرانیان را نه ایرانی که عجم می خواند. (رک: رشیدالدین فضل الله همدانی، 1362)

در اثر جوینی نیز از واژه ایران در فصل مربوط به سرزمین های خوارزمشاهیان یادی نمی یابیم. به طور کلی می توان گفت، که در ماخذ کهن تر واژه ایران به هیچ وجه موجود نیست. پس از حمله مغول در منابع تاریخی جغرافیایی واژه ایران نمایان است. (رک: جوینی، 1385) شبانکاره ای در مجمع الانساب شبانکاره ای (تاریخی عمومی به زبان فارسی قرن هشتم هجری) در نقل حوادث مربوط به دوره غزنویان از بیهقی استفاده کرده است و با توجه به آن چه از بیهقی در دست داریم، می توانیم به یقین بگوییم که وی در فصول مربوط به غزنویان از واژه ایران استفاده نکرده؛ اما شبانکاره ای آن را در ذکر تاریخ این دوره با این عبارت ها آورده است: «بعد از این قدرخان که ملک بلاساغون و همه ترک بود .... و آن احوال نیز گفته شود و تمامیت ایران زمین به سلطان مقرر و مسلم شد و این جنگ در سنه سبع و تسعین و ثلاث مائه بود ... و هم در این سال خلیفه بغداد القادر بالله منشور تمامیت ایران زمین و هندوستان با خلعت و علم و طبل به سلطان فرستاد و لقب او نظام الدین کرد. .... » (نفیسی، 1352، ج1: 20، 42، 58)

مورخان دوره ایلخانی با وجود این که ایلخانان مغول تبار ایرانی نداشتند؛ اما از این جهت که آنان فرمانروایانی بزرگ و نیرومند و وحدت بخش این سرزمین بودند، مورد توجه قرار می دادند. در نظر آنها، ایلخانان، یادآور‌ همان‌ پادشاهان کـهن بـودند که ایرانیان آنها را از طـریق شـاهنامۀ فردوسی می‌شناختند. شاید‌ برخی‌ از‌ ایشان، آزردگی های خود را با این امید که عظمت آیندۀ ایران، جای نگرانی های کنونی‌ را‌ خواهد گرفت، تسلّی می‌بخشیدند.

**نتیجه**

تشکیل نخستین دودمان شاهی در تاریخ ایران- مادها- زمینه پیدایش موجودیتی سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی را فراهم ساخت که بر پایه مولفه های اساسی چون سرزمین- جغرافیا و حکومت استوار بود. این موجودیت در دوره ساسانی با نام ایران و ایرانشهر جلوه ای ویژه یافت. تبیین نظریه سلطنت مبتنی بر اندیشه های ایرانی و رویکرد نخبگان و دیوان سالاران ایرانی به چنین تفکری فرازهای مهمی در فرایند چالش با خلافت پدید آورد.

با اين وجود، اغلب، مفهوم ايران و ايرانشهر را از مفاهيمي مي دانند كه ساسانيان در قرن سوم ميلادي ترويج كردند. مفهوم ايران به عنوان يك تفكر سياسي و مذهبي عملاً در قرن سوم میلادی پديدار شد و در عهد ساسانيان اشاعه يافت و بعد از انقراض امپراتوري آنان نيز جزو اصلي ميراث باستاني گرديد كه براي قرن ها اذهان دانشمندان و شعرا را مجذوب خود كرد.

نام ایران برای نخستین بار در منابع ادبی و دیوان اشعار در دوره اسلامی بروز و ظهور می یابد. در برخی از منابع جغرافیایی چون اعلاق النفیسه ابن رسته، التنبیه و الاشراف مسعودی ایران را جز یکی از اقالیم می داند. نکته قابل توجه این است که در منابع تاریخی از مفهوم ایران به عنوان واقعیتی معاصر در دوره تاریخ خلافت استفاده نشده است. یورش مغولان علاوه بر آن که سایه خلافت را نیز کوتاه کرد، تاسیس حکومت ایلخانی زمینه ی تازه ای برای بازپرداخت مفهوم ایران و ایرانشهر در دوران اسلامی به وجود آورد.

منابعی که پس از حمله مغول نگاشته شدند، چون جامع­التواریخ، تاریخ­سیستان و تاریخ­جهانگشا به­هنگام سخن از حوادث دوران خلافت­اسلامی، نام ایران را به­کار نمی­برند، اما به حوادث دوره پس­از مغول که می­رسند، از این واژه استفاده می­کنند. بی گمان بخشی از این موضوع بدین سبب بود که آن ها قصد نداشتند تاریخ ادوار نخستین اسلامی را از نو تالیف و ترکیب کنند، بلکه تاریخ این زمان را از ماخذ کهن بی هیچ تغییری رونویسی می کردند. از این رو می توان گفت، استفاده از نام ایران به عنوان عنصری سیاسی در منابع پس از حمله مغول به وفور یافت می شود.

منابع:

* ابن خردادبه، (1371) *المسالک و الممالک*. ترجمه سعید خاکرند. تهران: میراث مکتوب.
* ابن رسته، احمد بن عمر، (1892م) الاعلاق النفیسه، بیروت: دارصادر.
* اسلامی ندوشن، (1370) ایران، لوک پیر، تهران: کتاب پرواز.
* بیرونی، ابوریحان، (1321) ترجمه آثار الباقیه، باضافه حواشی و مقداری از ساقطات کتاب، به قلم اکبر داناسرشت، تهران: خیام.
* بیرونی، ابوریحان، (1351) التفهیم، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
* جوینی، عطاملک، (1385) تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: اساطیر.
* خواجه رشیدالدین فضل الله، (1362) جامع التواریخ، مصحح احمد آتش، تهران: دنیای کتاب.
* رضازاده ملک، رحیم، (1383) دیباچه شاهنامه ابومنصوری، نامه انجمن، دوره جدید، ش13.
* شعبانی، امامعلی، (1389) مولفه های هویت ملی ایرانیان، جام جم، ویژه نامه ایام: تاریخ معاصر، شماره 61.
* شعبانی، رضا، (1374) مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نشر قومس.
* طباطبایی، (1375) زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر.
* طبری،محمد (بی­تا)، تاریخ­الطبری، بیروت:دارالکتب­العلمیه.
* عنصری، ابوالقاسم، (1323) دیوان، به کوشش یحیی قریب، تهران: شرکت طبع.
* فراي، ریچارد (1373) هویت ایرانی در دوران باستان، ایران نامه، سال دوازدهم.
* فرخی سیستانی، (1335) دیوان، به کوشش محمددبیرسیاقی، تهران: انتشارات زوار.
* فره­وشی، بهرام، (1382) ایرانویچ، تهران: دانشگاه­تهران.
* کُربَن، هنری و دیگران، (1381) روح ایران، ترجمه محمود بهفروزی و مقدمه داریوش شایگان، تهران: پندنامک.
* کریستن سن،(1377) ایران در زمان ساسانیان، مترجم رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
* گمنام، (1366) تاریخ سیستان، تهران: پدیده خاور.
* لمبتون، (1372) تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
* مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (1389) التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
* مقدسی، ابوعبدالله محمد (1385) احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، مترجم علینقی منزوی، تهران: کومش.
* نفیسی، سعید، (1352) در پیرامون تاریخ بیهقی، تهران: کتابفروشی فروغی.
* نیولی،گراردو، (1387) آرمان­ایران: جستاری­در خاستگاه نام­ایران، ترجمه­سیدمنصور سیدسجادی، تهران: موسسه­فرهنگی­هنری­پیشین­پژوه.
* یاقوت، (1386م) معجم البلدان، ذیل ایران شهر، به کوشش ووستنفلد، لایپزیک، ج1.

Lazard, Gilbert, “The Rise of the New Persian Language”, History of Irar IV, Cambridge: Cambridge University Press, 1975, pp. 595-632.

1. - شاید قدیمی ترین مورد استعمال آن در قصیده رودکی (م329ق) است که در آن شاعر از امیر سیستان ابوجعفر بابویه (دوره حکومت 311-352ق) با لفظ مفخر ایران یاد کرده است: شادی بوجعفر احمد بن محمد/ آن مه آزادگان و مفخر ایران. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ابوشکور بلخی، نوح سامانی را پادشاه ایران خوانده است: خداوند ما نوح فرح نژاد/ که بر شهر ایران بگسترد داد [↑](#footnote-ref-2)
3. - فرخی سیستانی در مدح بواحمد ابن محمد او را چنین نامد: سر شهریاران ایران زمین/ که ایران بدو گشت تازه جوان/ شیر نر در کشور ایران زمین/ از نهیبش کرد نتواند زبان/ هیچ شه را در جهان آن زهره نیست/ کو سخن راند ز ایران بر زبان/ میر همه میران پسر خسرو ایران / بو احمد بن محمد آن ابرِ درم بار

   فرخی سیستان در مدح سلطان محمود گوید: ز یمن دولت عالی امین ملت باقی/ نظام الدین ابوالقاسم ستوده خسرو ایران / ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی/ پس از چندین بلا کامد ز ایران بر سر توران [↑](#footnote-ref-3)
4. - مسعود سعد سلمان نیز می گوید: به هر شهری که بگذشتی به آن شهر این خبر ده/ که آمد بر اثر اینک رکاب خسرو ایران [↑](#footnote-ref-4)